

نگاهی

از سطح بحران آب به اعماق نظام سرکوب



مانیا بهروزی

اذر ۱۴۰۰

نگاهی

از سطح بحران آب به اعماق نظام سرکوب

مانیا بهروزی

پیش‌درآمد:

به این سخنان «هشداردهنده» توجه کنید:

- از زمان ساسانیان و هخامنشیان تا حدود ۳۵ سال پیش برداشت اضافه از منابع آبی کشور نداشتیم. در این ۳۵ سال فقط ۱۲۰ میلیارد مکعب آبهای شیرین فسیلی صدها هزار ساله که حدود ۷۵٪ آبهای شیرین زیرزمینی بود را مصرف کردیم که حدود ۷۵ میلیارد متر مکعب آن در ۸ سال گذشته بوده است یعنی منابع را تاراج کردیم!
- امروز هیچ تالاب درون سرزمینی، آب ندارد، از بخنگان تا هورالعظیم، گاوخونی و اورمیه! آب‌های زیر زمینی ما در حال شور شدن است. ادامه این روند یعنی تخلیه ایران از جنوب البرز تا دریاهای آزاد و از شرق زاگرس تا مرزهای شرقی کشور.
- اگر سیاست‌های مان را عوض نکنیم این کشور را همراه نسل خودمان خواهیم کشت. کاری که ما با آب‌های زیرزمینی می‌کنیم یعنی دزدی از نسل بعد. یعنی نسل‌کشی. نه تنها آب شیرین را تمام می‌کنیم، همه کشور را بیابان می‌کنیم.
- دیگر پتانسیل انتقال آب از دیگر حوضه‌ها را نداریم همین الان در غرب حوضه شامل غرب اصفهان و چهارمحال و بختیاری حداقل باید ۲۵٪ صرفه جویی انجام شود. نمی‌شود هر چه آب هست در بالادست استفاده کنند. ۴۵۰ میلیون متر مکعب آب این منطقه را بالادست دزدیده و باید برگرداند، هیچ راه دیگری وجود ندارد.

این‌ها بخشی از سخنان «انتقادی و افشاگرانه»ی عیسی کلانتری، رئیس سابق «سازمان حفاظت محیط زیست» در مورد چالش آب در ایران است که طی روزهای اخیر (به‌موازات گسترش اعتراضات مردمی به معضل آب در اصفهان و شهرکرد) بازتاب وسیعی در رسانه‌های مجازی اصلاح‌طلب (مثل اصلاحات نیوز) داشته است. نخست باید اذعان کرد که این گزاره‌ها متأسفانه به واقعیت نزدیک‌اند و به‌همان نسبت هم تکان‌دهنده. اما بیان آنها توسط عیسی کلانتری نه به‌منظور تغییر این واقعیت، بلکه به‌منظور عادی‌سازی آن است. شاید توضیح و مدلل‌سازی این مدعا به زحمت آن بیارزد، چون نیازمند ترسیم نقشه‌ی وسیع‌تری از بحران آب در ایران است که به‌میانجی آن بخشی از سازوکارهای بازتولید و تداوم سلطه‌ی نظام جمهوری اسلامی نمایان می‌شود:

۱. با صدای بلند حاشا کن!

عیسی کلانتری بیش از دوازده سال در کابینه‌های متوالی در مقام وزیر کشاورزی «خدمت» کرده است^۱، و طی چهارسال گذشته در کابینه‌ی حسن روحانی (اصطلاحاً دولت دوازدهم) ریاست سازمان محیط‌زیست را بر عهده داشت، که در کنار آن سمت‌های معاون رئیس‌جمهور و مشاور معاون اول رئیس‌جمهور در امور آب^۲، کشاورزی و محیط‌زیست، دبیرکل ستاد احیای دریاچه‌ی ارومیه (از سال ۱۳۹۲) و دبیرکل «خانه‌ی کشاورز» (از سال ۱۳۸۱) را هم یدک می‌کشید. بر این اساس، روشن است که او تقریباً در کل این دوره‌ی به‌اصطلاح «سقوط ۳۵ ساله‌ی تمدنی»، بخشی از ارکان تصمیم‌گیری و اجرایی دولت بود و فرصت بسیار خوبی در اختیار داشت تا روند تخریب‌های زیست‌محیطی - خصوصاً در حوزه‌ی منابع آبی - را کاهش دهد؛ یا دست‌کم، در صورتی که نهادهای تحت هدایت‌اش فاقد توان تصمیم‌گیری مستقل یا قدرت اجرایی لازم بودند، زنگ خطر را برای جامعه به‌صدا در آورد. اما جهت‌گیری و کارنامه‌ی عملی او تماماً چیز دیگری بود. برای نمونه، نامبرده که فعالیت‌اش در مقام ریاست سازمان محیط‌زیست را با ادعای جنجالی انتقال تمرکز این سازمان از حوزه‌ی حیات‌وحش به منابع آبی کشور (*آب اولین اولویت زیست‌محیطی ایران است*) آغاز کرده بود، به‌زودی در همین مقام به یکی از مدافعین سرسخت برنامه‌های وزارت نیرو (کلیدی‌ترین نهاد دولتی متولی طرح‌های سدسازی و انتقال آب) مبدل شد. او در همین راستا از طرح جنجالی انتقال آب دریای خزر به استان سمنان و فلات مرکزی دفاع کرد^۳ و تاییدیه‌ی نهایی این سازمان را برای اجرای این کلان‌پروژه‌ی ضداکولوژیکی صادر کرد؛ در همین مقام، به‌رغم هشدارهای کارشناسان، برای احداث سد سفارود در گیلان تاییدیه صادر کرد، که به‌باور بسیاری از کارشناسان و فعالان زیست‌محیطی «چراغ سبزی به سدسازان در کشور» بود؛ و توأمان در مقام ریاست سازمان محیط‌زیست و دبیرکل «ستاد احیای دریاچه‌ی ارومیه»، بسیاری از پروژه‌های انتقال آب و حتی سدسازی در حوزه‌ی آبریز این دریاچه را، به‌رغم روشننگری‌ها و اعتراضات فعالین و کارشناسان زیست‌محیطی، مورد تأیید و تصویب قرار داد؛ از جمله انتقال آب خزر به دریاچه‌ی ارومیه، که به‌زعم او در این باره «عده‌ای سر و صدای زیادی راه انداخته اند و خواهش‌م این است مسائل سیاسی نشود و فنی بررسی شود» (*انتقال آب خزر به دریاچه‌ی ارومیه به هیچ‌کس ربطی ندارد*). رویکرد کلانتری در مقام ریاست سازمان محیط‌زیست به عرصه‌های طبیعی و آبی کشور چنان تهاجمی و ضد-اکولوژیکی بود که به‌زودی موجی از نگرانی‌ها را در میان فعالین این حوزه برانگیخت. برای مثال، دکتر حسین آخانی از کارشناسان برجسته‌ی محیط‌زیست کشور در شهریور ۱۳۹۶ (کمابیش در ابتدای تصدی‌گری کلانتری بر سازمان محیط‌زیست) نگرانی و شگفتی خود را چنین بیان کرده بود:

۱ «خدمات» عیسی کلانتری در مقام وزیر کشاورزی از سال‌های پایانی دولت میرحسین موسوی آغاز شد و در دو دوره‌ی ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی و سه‌سال اول کابینه‌ی محمد خاتمی تداوم یافت. او پس از ادغام دو وزارتخانه‌ی کشاورزی و جهاد سازندگی، از سال ۱۳۸۱ با تشکیل خانه‌ی کشاورز به‌عنوان یک تشکل صنفی-سیاسی در بخش کشاورزی، دبیرکل این نهاد دولتی بوده است و تاکنون نیز این سمت را حفظ کرده است. او همچنین مدیر گروه امور پژوهشی کشاورزی در مجمع تشخیص مصلحت نظام است.

۲ با تشکیل «ستاد احیای دریاچه‌ی ارومیه» در سال ۱۳۹۲، عیسی کلانتری به‌عنوان دبیرکل این ستاد منصوب شد.

۳ اسماعیل کهرم، کارشناس و فعال پرسابقه‌ی حوزه‌ی محیط‌زیست، در گفتگو با اعتماد-آنلاین گفت: «موافقت اصولی با انتقال آب دریای خزر به فلات مرکزی از سازمان محیط‌زیست گرفته شد. آقای کلانتری قصد دارد با اجرای چنین طرح‌هایی برای حسن روحانی خودشیرینی کند، اما حواله‌ی اجرای آن را به رضا اردکانیان [وزیر نیروی وقت] داد.»

... حداقل انتظار جامعه‌ی محیط‌زیست کشور در حوزه‌ی آب این بود که کلانتری، دیگر جایی برای نفوذ تفکرات سدسازی نگذارد. اما متأسفانه با این سخنان درباره‌ی موافقت با سدسازی در شمال کشور، نگرانی‌های بسیاری به‌وجود آمده است. ... دوگانگی کلانتری در مساله آب نگران‌کننده است، [چون] کلانتری ممکن است در خیلی موارد با افرادی که کار سازه‌ای انجام می‌دهند، همراهی کند. همچنین، پرونده‌ی او در ستاد احیای دریاچه‌ی ارومیه جالب‌توجه است: آقای کلانتری با بسیاری از پروژه‌های انتقال آب و حتی سدسازی همراهی کردند؛ بدین‌معنا که متأسفانه نگاه اکولوژیکی به مسائل محیط‌زیستی ندارند. حال باید به این مساله توجه داشته باشند که به‌عنوان رییس سازمان محیط‌زیست، اظهارات ایشان در مورد آب بسیار تاثیرگذار است. البته بارها از دغدغه‌ی آب و بحران آن سخن گفته‌اند، اما به‌نظر می‌رسد که این دغدغه تنها در حد حرف است. کلانتری به‌صراحت اعلام کرده است: «کسانی که [سد] گتوند را ساختند جنایت کردند و باید محاکمه شوند»؛ این درحالی‌ست که سازندگان گتوند^۴، سازندگان [سد] شفاورد نیز هستند. سازندگانی که سدهای گلستان را ساختند و موجب خشک‌شدن تالاب میانکاله شده‌اند. ... کشور در این اندازه به سدسازی نیاز ندارد. کلانتری به‌عنوان فردی که معتقد است این نوع بهره‌برداری از آب باعث نابودی تمدن ایران خواهد شد الان دیگر نباید استثنای قایل شود. سدهایی که ساخته شده‌اند چندین برابر توان اکولوژیکی کشور بوده‌اند و درحال حاضر نیز باید به‌طور کامل متوقف شوند. باید گروه‌های کارشناسی را برای برداشتن سدهایی که خطرناک هستند، تجهیز کنیم. به‌گفته‌ی وزیر پیشین نیرو، در حقیقت سدهایی که ما ساخته‌ایم دو برابر آبی است که می‌توانیم ذخیره کنیم. یعنی از نظر منطقی، ما دو برابر توان ذخیره‌سازی آب در این کشور سد ساخته‌ایم. ساده‌ترین نتیجه‌گیری این است که باید ۵۰ درصد سدها را تخریب کنیم. موافقت با ساخت سد جدید دیگر توجیهی ندارد و این خیانتی به کشور است»^۵.

حال، اگر قدری به گذشته‌ی دورتر عیسی کلانتری فلش‌بک بزنیم و به دوره‌ی دوازده‌ساله‌ای که وی در کابینه‌های متوالی به‌عنوان وزیر کشاورزی خدمت می‌کرد، نظری اجمالی بیاندازیم، بی‌درنگ این واقعیت مواجه می‌شویم که کلانتری در مقام وزیر کشاورزی - در این دوره‌ی پیوسته‌ی دوازده‌ساله - مجوز حفر حدود یک‌میلیون حلقه چاه کشاورزی را صادر کرد، که بنا به گفته‌ی کارشناسان این حجم از بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی خود به‌تنهایی یکی از دلایل اصلی فروکش کردن سفره‌های آب زیرزمینی در سراسر کشور و پیدایش و گسترش پدیده‌ی خطرناک فرونشست زمین بوده است که ابعاد واقعی آن تنها در سال‌های اخیر روشن شده است. وانگهی، دوره‌ی هشت‌ساله‌ای که نامبرده در کنار هاشمی رفسنجانی ماشین مهیب «سازندگی» را به‌حرکت درمی‌آورد، نقطه‌ی عطفی استراتژیک در پی‌ریزی و اجرای کلان‌طرح‌های ضد محیط‌زیستی در تاریخچه‌ی جمهوری اسلامی بود؛ چرا که در همین مقطع، تحت پوشش ظاهراً موجه «توسعه و عمران»، سنگ‌بنای روندهایی برای انباشت رانتی سرمایه (با حداکثر سرعت و آورده‌ی ممکن) بنا نهاده شد که لاجرم نابودسازی عرصه‌های طبیعی (در کنار گسترش و

۴ سد گتوند یکی از بزرگ‌ترین سدهای ایران و بلندترین سد خاکی کشور است که با هزینه‌های مالی هنگفت و آسیب‌های وسیع زیست‌محیطی احداث گردید (آغاز ساخت ۱۳۷۶؛ افتتاح رسمی ۱۳۹۰). اما پس از آب‌گیری پرهیاهوی‌اش معلوم شد که دریاچه‌ی بزرگ سد بر روی لایه‌ها و گنبد‌های نمکی واقع شده است، که این امر منجر به شورشیدن میلیاردها متر مکعب آب انباشته‌شده در پشت سد گردید و این سد را به کارخانه‌ی مهیب شورآبه‌سازی بدل کرده است. نزد فعالین محیط‌زیست، سد گتوند تمثیلی‌ست از فجایع سدسازی و غلبه‌ی رویکرد سازه‌ای بر نگرش علمی و اکولوژیکی در ایران.

۵ «یک بام و دو هوای عیسی کلانتری»؛ روزنامه‌ی قانون، ۱۴ شهریور ۱۳۹۶.

۶ عیسی کلانتری دانش‌آموخته‌ی رشته‌ی کشاورزی (در مقطع دکترا) از دانشگاه آیووا در ایالات متحد آمریکا است.

تشدید محروم‌سازی و فلاکت اقتصادی فرودستان) کمترین «هزینه‌ی بیرونی» آنها بود. مهم‌ترین ارکان این کلان‌پروژه‌های «ملی»، بی‌گمان زنجیره‌ی بی‌پایان سدسازی‌ها و طرح‌های کلان انتقال آب بوده‌اند که با مشارکت و بهره‌برداری مادی سپاه پاسداران و آستان قدس رضوی و تحت «هدایت قانونی» وزارت نیرو بر جامعه و طبیعت تحمیل شدند؛ پروژه‌هایی که به‌رغم پیامدهای آشکارا مخرب و بحران‌زای‌شان، و با وجود اعتراضات فزاینده‌ای که در پی داشتند، هنوز هم با سماجت پیش می‌روند.

بررسی کارنامه‌ی سیاسی و اجرایی کلانتری، خواه در مقام وزیر کشاورزی و خواه در کسوت ریاست یکی از خطرناک‌ترین سازمان‌های دولتی^۷، مسلماً نیازمند یک کار انتقادی-پژوهشی مستقل است، تا از خلال آن بتوان به درک روشن‌تری از حیات اقتصادی-سیاسی نظام جمهوری اسلامی و پیوند آن با تباهی محیط‌زیست و حیات طبیعی (و اجتماعی) رسید. اما تاجایی که به رمزگشایی از «افشاگری» بالا مربوط است، بازخوانی اجمالی گزارش‌های رسانه‌های رسمی و خرده‌رسانه‌های زیست‌محیطی در چند سال اخیر، به‌قدر کافی ماهیت این کارنامه را افشا می‌کند. اهمیت دوره‌ی چهارساله‌ی جلوس کلانتری بر مسند ریاست سازمان محیط‌زیست (و معاون رئیس‌جمهور و مشاور در امور آب؛ درکنار حفظ سمت دبیرکل ستاد احیای دریاچه‌ی ارومیه) در آن است که این دوره مقارن بود با عیان‌شدن فزاینده‌ی پیامدهای اجتماعی و اکولوژیکی سیاست‌های مخرب کابینه‌های متوالی پیشین و کارکردهای بحران‌آور آنها. این پیامدها تأثیرات قابل توجهی در گسترش و ارتقای حساسیت انتقادی و آگاهی عمومی نسبت به مسایل زیست‌محیطی داشته‌اند؛ طوری که سیر تحركات و اعتراضات مردمی در این حوزه (که کمابیش از میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۸۰ پدیدار شده بود)، در سال‌های اخیر به‌طور مشهودی اوج گرفت. در همین راستا، شاهد نمونه‌های هرچه‌بیشتری از همراهی و همگرایی مردم بومی آسیب‌دیده و فعالین زیست‌محیطی، و گسترش اجتماعی برخی ارزش‌های بوم‌شناختی بوده‌ایم. در این میان، بی‌آنکه حتی نیازی به تحلیل نقش سیاست‌گذاری‌های سازمان تحت امر آقای کلانتری باشد، با دنبال کردن واکنش‌های وی به سیاست‌شدن ناگزیر عرصه‌ی محیط‌زیست می‌توان عیار دلسوزی و «افشاگری» کنونی وی را محک زد: طی این مدت، او در همان حال که کماکان در نقش ماشین امضای تاییدیه‌های زیست‌محیطی برای اجرای طرح‌های مخرب نهادهای بالادست^۸ عمل می‌کرد، در مواجهه با روشنگری‌ها و کنش‌های انتقادی-اعتراضی، به‌شیوه‌ای تهاجمی به توجیه و لاپوشانی کلان‌طرح‌های ضد محیط‌زیستی دولت روحانی (و پیمان کاران اعظم) می‌پرداخت. در راستای همین منازعه‌ی ناگزیر، یکی از مشغله‌های جانبی - ولی

۷ به‌عنوان گوشه‌ی دیگری از کارنامه‌ی کلانتری در مقام ریاست سازمان محیط‌زیست، می‌توان به نقش مؤثر وی در مساله‌ی «تعطیلی مدارس طبیعت در ایران» اشاره کرد؛ تصمیمی جنجالی که وی در ابتدا سعی داشت با انتساب آن به وزارت اطلاعات و مراجع تقلید قم نقش خود را در آن کمرنگ سازد. همچنین، کلانتری در همین مقام محدودیت قانونی طرح کشت محصولات تراریخته (از طریق دستکاری ژنتیکی بذرها) را از میان برداشت. به‌گفته‌ی محمد درویش: «کلانتری مرجعیت تنوع محیط‌زیستی که در همه‌ی کشورها بر عهده‌ی [نهاد متولی] محیط‌زیست است را به وزارت جهاد کشاورزی انتقال داد. او به‌شدت طرف‌دار محصولات تراریخته بود و تلاش کرد سخت‌گیری‌هایی که در زمینه‌ی محصولات تراریخته بود را بردارد». مورد مهم دیگر، انفعال سازمان محیط‌زیست در مساله‌ی آلودگی هوای شهرهای بزرگ است (سازمان حفاظت محیط‌زیست متهم شماره اول آلودگی هواست).

۸ بنا به قوانین موجود، در تمام طرح‌های سدسازی ارزیابی از اثرات زیست‌محیطی آن‌ها الزامی است و سدها تنها پس از کسب مجوز از سازمان حفاظت محیط‌زیست وارد مرحله‌ی احداث می‌شوند.

مستمر - جناب ریاست سازمان محیط‌زیست، فحاشی و تهدید و تحقیر فعالان و خبرنگاران زیست‌محیطی و زمینه‌سازی برای تسهیل پیگرد امنیتی منتقدان سیاست‌های زیست‌محیطی دولت بود.^۹

با همه‌ی این‌ها، با نظر به رویکرد همیشگی غیرپاسخ‌گو و طلبکارانه‌ی دولت‌مردان ارشد جمهوری اسلامی، نباید متعجب شویم که در پایان این دوره‌ی تعیین‌کننده و پراشوب، عیسی کلانتری به عملکرد خود در سازمان محیط‌زیست از ۱۰۰ نمره‌ی ۷۰ داد. حال آن‌که بی‌گمان ارزیابی کارنامه‌ی اجرایی او را باید از زبان دیگران - و خصوصا فعالین زیست‌محیطی - شنید. برای مثال، محمد درویش، کارشناس و فعال پرسابقه‌ی زیست‌محیطی، در این باره چنین می‌گوید:

او [عیسی کلانتری] کسی بود که به طرح‌های انتقال و سدسازی چراغ سبز نشان داد. همچنین، استان‌های مختلف را با اظهارات خود به جان هم انداخت. کلانتری موافق طرح انتقال آب به کویر مرکزی بود. کسی بود که می‌گفت در خوزستان آب مازاد داریم و می‌توانیم به راحتی آن را به اصفهان و یزد انتقال دهیم.^{۱۰}

با این اوصاف، شاید تاکنون روشن شده باشد که تغییرات و خطراتی که کلانتری اینک با ظاهری قهرمانانه حول آنها «افشاگری» می‌کند (گزاره‌های ابتدای این نوشتار)، گوشه‌ای از پیامدهای ناگزیر سیاست‌هایی هستند که دست‌کم از حدود بیست‌سال پیش کارشناسان مستقل و فعالین و خبرنگاران زیست‌محیطی مستمرا نسبت به آنها هشدار داده‌اند؛ ولی جز انکار و عتاب و سرکوب، از جمله توسط شخص ایشان، پاسخی نگرفتند. مشخصا در دهه‌ی اخیر در زمینه‌ی نقش سیاست‌های مخرب دولتی (هم‌سو با منافع «برادران پیمان‌کار») در ایجاد و تشدید بحران آب، انبوهی از مقالات، گزارش‌های مستند، و نامه‌های سرگشاده منتشر شده‌اند و تجمعات نمادین و تحرکات اعتراضی بسیاری انجام گرفت، که با سکوت و لاپوشانی کلانتری همراه بود. بنابراین، نه این تغییرات و خطرات یک‌شبه حادث شدند، نه ایشان از آنها بی‌خبر بود، و نه از جانب وی اقدامی برای مهار (یا دست‌کم پروبلماتیزه کردن) آنها انجام گرفت. به‌عکس، بسیاری از پروژه‌های جدید انتقال آب در زمان تصدی‌گری کلانتری اجرایی یا تصویب شدند. در همه‌ی این سال‌ها فعالان زیست‌محیطی، خصوصا در استان‌ها و مناطق دور از مرکز که به‌نحو مستقیم‌تری از پیامدهای نابودی منابع آبی و دریاچه‌ها و تالاب‌ها و رودخانه‌ها متاثر بودند/هستند، خون دل خوردند و گلوی خود را دریدند تا صدای‌شان را به مدیران بالادست و قدرت‌مداران مرکز نشین برسانند. اما نه فقط گوش شنوایی نبود، بلکه انکارها اغلب با تهدید و ارباب و سرکوب همراه می‌شد. و

۹ برای نمونه نک. به:

«اعتراض ۲۵ خبرنگار در ایران به رفتار سازمان محیط‌زیست در قبال خبرنگاران منتقد»؛ رادیو فردا ۱۰ شهریور ۱۳۹۸. («روابط عمومی سازمان حفاظت محیط‌زیست اخیرا چند تن از خبرنگاران مطرح این حوزه را از گروه مجازی اطلاع‌رسانی برنامه‌های سازمان حذف کرده و در پاسخ به اعتراض‌ها نیز خبرنگاران منتقد را اپوزیسیون و ضد نظام و دولت خوانده است.»)

«خط و نشان رئیس سازمان محیط‌زیست برای منتقدین»؛ ایندپندنت فارسی، ۱۱ شهریور ۱۳۹۸. («هنوز دو روز از انتشار نامه سرگشاده‌ی ۲۵ نفر از خبرنگاران در اعتراض به فشار سازمان محیط‌زیست به رسانه‌ها برای حذف آن‌ها نگذشته بود که امروز عیسی کلانتری، رئیس این سازمان در مصاحبه‌ای با خبرآنلاین، منتقدان عملکرد محیط‌زیستی خویش و دولت حسن روحانی را توده‌ای خواند و تهدید کرد که نام آن‌ها را افشاء خواهد کرد.»)

۱۰ «کلانتری با محیط‌زیست ایران چه کرد؟/ چرا فعالان محیط‌زیست با کلانتری مخالف بودند؟»؛ تجارت‌نیوز، ۱۲ مهر ۱۴۰۰. (محمد درویش همچنین می‌گوید: «عیسی کلانتری کارهایی که حتی نیاز به بودجه نداشت را هم انجام نمی‌داد. حتی در کلام هم با فعالان محیط‌زیست همراه نمی‌شد. او حتی طرح‌هایی که سرمایه‌گذار هم منصرف شده بود را تأیید کرده بود.»)

همه‌ی این‌ها مؤید آن است که گماردن کلانتری به ریاست سازمان محیط‌زیست در این برهه‌ی تاریخی حساس و پرتلاطم (که پیشبرد تحمیلی طرح‌های کلان سدسازی و انتقال آب با مخالفت‌های مردمی فزاینده‌ای مواجه شده بود)، انتخابی بسیار «هوشمندانه» از سوی مقامات بالادست بود؛ چرا که تنها یک تکنوکرات ولایی می‌تواند برای حفظ منافع نظام مقدس این چنین تهاجمی و بی‌محابا به انکار حقیقت برخیزد و حیثیت انسانی و شرف علمی خود را به قمار بگذارد. حتی اکنون هم که حدیث رسوایی دولت ایران در ایجاد بحران آب گوش فلک را کر کرده، و اعتراضات مستمر آسیب‌دیدگان جایی برای حاشا باقی نگذاشته‌اند، عیسی کلانتری نمی‌تواند از انجام وظایفی که بخشی از تاریخچه‌ی هویتی او را شکل داده‌اند، عدول کند: اینک او با بازگویی رندانه‌ی گوشه‌ای از سخنان و هشدارهای منکوب‌شده‌ی منتقدان (با ژست افشاگری) در نقش منتقدی روشن‌بین ظاهر می‌شود تا نه فقط نقش فردی خویش در تشدید این بحران را کمرنگ سازد، بلکه به سهم خود هضم این بحران در سازوکارهای «مدیریت بحران» در جمهوری اسلامی را تسهیل نماید. بنابراین، - شاید نیازی به گفتن نباشد - که تقلیل این شبه‌افشاگری به ستیزهای جناحی در درون ساختار قدرت، نه فقط ناپسند، بلکه گمراه‌کننده است.

با این حال، باید خاطر نشان کرد که انتساب احتمالی فاعلیت بحران آب به چهره‌ی حقیری چون کلانتری تصویری سراپا ناراست، و خوانشی نادرست از کلیت مساله (و رویکرد متن حاضر) خواهد بود. این که این نوشتار عمل کرد کلانتری را زیر ذره‌بین نقد گذاشته است، نه از آن‌روست که فاعلیت مستقل و ویژه‌ای برای او قایل است؛ بلکه از این باور برمی‌آید که کلانتری نمونه‌ی نابی‌ست از تکنوکرات‌هایی که - در کنار نظامیان - بازتولید نهاد دولت در ایران را ممکن ساخته‌اند؛ همچون نمونه‌ی انضمامی سرنمونی که به‌خوبی منش شخصیتی و رویکرد عملی نخبگان حاکم را نمایان می‌سازد. خود این باور، متأثر از این درک است که شالوده‌ی قدرت سیاسی (و نظم اقتصادی) در ایران توسط نظامیان و تکنوکرات‌های ارشد^{۱۱} حفظ می‌شود، نه توسط آموزه‌ها و نمایش‌های مذهبی و گزاف‌گویی‌های مکرر به اصطلاح «ملایان حاکم»؛ و مهم‌تر آن که در متن تحولات سیاسی محتمل آتی، این قبیل نخبگان سیاسی-نظامی (یا نسل آتی آنان) به سهولت با تغییر ترکیب ظاهری (به نخبگان کراواتی) و «به‌روز-رسانی» ژارگون کلامی‌شان (به سمت ادبیات سکولار)^{۱۲} می‌کوشند در نقش اپوزیسیون نظام در حال فروپاشی ظاهر شوند تا بار دیگر بتوانند هدایت چرخ‌های ماشین قدرت بر گرده‌های فرودستان و طبیعت را بر عهده بگیرند.

۱۱ به باور من، جهت‌گیری تحولات ساختار قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی به گونه‌ای است که به‌زودی دیگر نیازی نخواهیم داشت از «نظامیان و تکنوکرات‌ها» به عنوان دو طیف مجزا با پیوند دستوری «واو عطف» یاد کنیم؛ بلکه کافی‌ست این مجموعه را با استفاده از ترکیب واحد «نظامی-تکنوکرات» (با کمک «خط تیره») بنامیم، که نشان‌گر هستی اجتماعی مشترک گروه واحدی از انسان‌هاست. برای ارزیابی صحت این مدعا توجه کنید که چگونه سیر نظامی‌شدن عرصه‌ی سیاست ایران از کابینه‌ی احمدی‌نژاد بدین سو اینک در دولت رئیسی به نقطه‌ی اوج خود رسیده است؛ طوری که بسیاری از وزرا (از جمله وزیر آموزش و پرورش) و استانداران و سایر مدیران سازمان‌های دولتی رسماً از میان نظامیان یا مدیران شاغل در حوزه‌ی نظامی برگزیده شده‌اند. به بیان دیگر، نظامیان در امتداد پیش‌روی‌های بی‌وقفه‌شان اینک هدایت‌سکان بوروکراسی دولت را نیز برعهده گرفته‌اند. روند فوق، با این فرضیه پیوند و هم‌خوانی دارد که کلان‌طرح‌های سدسازی و انتقال آب از نخستین محمل‌های اصلی ورود نظامیان به عرصه‌ی اقتصاد و (سپس) سیاست بوده‌اند؛ مدعایی که توضیح و اثبات آن مجال دیگری می‌طلبد.

۱۲ مقدمات این فرآیند گذار از چندین سال پیش به نوعی آغاز شده است. از یک سو، امروزه در ایران کمتر مقام سیاسی، مدیر تکنوکرات یا سردار نظامی بتوان یافت که به یک عنوان/مدرک جعلی دکترا (یا دست‌کم کارشناسی ارشد) مزین نشده باشد. و از سوی دیگر، شنیده‌ها حاکی از ریزنی‌های پنهان برخی از سرداران سپاه با نمایندگان شازده پهلوی و نیروهایی از طیف اپوزیسیون نظام، به منظور ایجاد تفاهات ضروری برای روز مباداست.

۲. جایگاه حاشاگری - افشاگری دولتی در فرآیند سرکوب

ماجرایی که در نمونه‌ی عیسی کلانتری روایت شد، به‌واقع نمودی از پدیده‌ی عام‌تری است که نیازمند تحلیل جدی‌ست؛ نه فقط بدین دلیل که انکار و حاشاگری تهاجمی (و سپس افشاگری تحریف‌آمیز از موضع اقتدار) رویه‌ای رایج نزد صاحبان قدرت در ایران است، بلکه به این دلیل که در امتداد فرآیند سرکوب قرار دارد و بخشی جدایی‌ناپذیر از آن است. حاشاگری و فرافکنی (در قالب افشاگری) سازوکاری است که متناسب با تغییر آرایش قوای بین دولت و فرودستان جامعه، کارکرد ویژه‌ای در محافظت از (و بازتولید) نظام سلطه دارد؛ ولی از آنجایی که شکل نسبتاً متفاوتی دارد و در ظاهر همچون اعترافات (یا خودزنی) صاحبان قدرت نمایان می‌شود، شناسایی آن به‌سان تداوم شیوه‌های سرکوب دشوار است؛ و این «نقطه‌ی قوت» درست همان دلیل وجودی آن است. سازوکار این شکل مشخص سرکوب بدین قرار است:

صاحبان قدرت اغلب انتقادهای مخالفان وضع موجود و مضمون اعتراضات مردمی علیه کاستی‌ها و تناقضات و سیاست‌های فاجعه‌بار دولت را تحریف و مصادره می‌کنند و سپس آن تناقضات و کاستی‌ها را در شکل پدیده‌هایی حادث و بدون فاعلیتی مشخص مورد انتقاد قرار می‌دهند. بدین‌سان، برای مثال، در دهه‌ی گذشته شاهد بوده‌ایم که چگونه بسیاری از مهره‌های کلیدی ساختار قدرت به منتقدان پُرگویی کاستی‌های وضعیت موجود بدل شده‌اند؛ وضعیتی که - در توصیف آنان - پوششی مستقل داشته، یا در اثر اشتباهات عناصری مجهول^{۱۳} و البته غرض‌ورزی «دشمنان»، از خواست‌های مقدس نظام فاصله گرفته است. آنها با اتخاذ این ژست انتقادی نه فقط معضلات را فرافکنی و از خویش (حاکمان) سلب مسئولیت می‌نمایند، بلکه می‌کوشند نفس انتقادگری را مصادره کرده تا پتانسیل‌های سیاسی آن را خفه کنند. این رویکرد پیش‌دستانه، به‌واقع نوعی تاکتیک جنگی است که معطوف به خلع سلاح کردن منتقدان و تسخیر گفتمان‌های انتقادی و تحرکات اعتراضی جاری (حول تضادها و معضلات مشخص اجتماعی) است؛ تا در قدم بعدی بتوان آن‌ها را - با حربه‌ی تحریف و بازنمایی - در گفتار رسمی و خط‌مشی عملی دولت ادغام کرد (دولتی‌سازی). هدف استراتژیک حاکمان آن است که از این طریق، قابلیت‌های رادیکال نقد اجتماعی در جهت بسیج سیاسی ستم‌دیدگان، و همانا امکانات عینی «سیاست از پایین»، را خنثی سازند. در این مسیر، دولت با چرخش از سیاست بی‌ثمر سکوت و انکار به سمت بازتکرار سطحی و توخالی انتقادات («سیاست وارچی») قادر می‌شود سویه‌های تیز یک بحران اجتماعی را مسطح سازد و فجایع مرتبط با آن را نُرمالیزه کند، تا جامعه را هرچه بیشتر به سمت هم‌زیستی با فاجعه سوق دهد. طی چنین فرآیندی، دولت از جایگاه فاعل (عامل) به جایگاه یک داور صاحب‌نظر و دلسوز و چاره‌جو جابجا می‌شود؛ و در نتیجه، این امکان فراهم می‌شود تا ناکامی بدیهی و ناگزیر دولت در رفع معضلی خودساخته، به نامساعدبودن شرایط بیرونی منتسب شود و حل بحران مورد بحث، مشمول زمان گردد یا اصطلاحاً صورت‌مساله‌ی انتقادی لوٹ شود^{۱۴}.

۱۳ با اشارات بی‌پایان مسئولان ارشد نظام اسلامی به ناکارآمدی و سوءمدیریت و فساد عناصری مجهول‌الهویه آشنا هستیم. اما معضل اصلی نه مجهول‌ماندن این افراد، بلکه پنهان‌ساختن عوامل ساختاری در پس تخته‌ی بی‌هزینه‌ی چهره‌های مجهول است.

۱۴ رسانه‌های دولتی و نخبگان حاکم یک مضمون انتقادی را به‌طور بی‌وقفه و با انبوهی از رویکردها و اطلاعات ضدونقیض تکرار می‌کنند. از آنجا که مخاطبان (شهروندان) در این فرآیند با هیچ‌گونه تحلیل ژرف، مسئولیت‌پذیری و مابه‌ازای بیرونی مواجه

پس، این رویه ماهیتی سرکوب‌گرانه دارد، چون هدف آن خنثی‌سازی و حذف فاعلیت سیاسی آسیب‌دیدگان و ستمدیدگان است. در تاریخ جمهوری اسلامی کاربست مکرر این سازوکار سرکوب هم در سطوح عام و کلان و هم در سطوح انضمامی و خرد به‌سهولت قابل ردیابی‌ست، که برخی نمونه‌های برجسته‌ی آن را می‌توان برشمرد: الف) بحران اقتصادی پساچنگ و گسترش نارضایتی‌های عمومی به فرصتی برای تحمیل گفتمان و سیاست‌های نولیبرالی بدل شد، که با ترجیح‌بند گفتمانی ضرورت بازسازی («سازندگی») و توسعه‌ی اقتصادی و رفاه اجتماعی همراه بود. ب) شکل‌گیری گفتمان «مردم‌سالاری دینی» با بازیگری خاتمی و حواریون «اصلاح‌طلب» اش، پاسخی بود به حادث شدن بحران استبداد و خفقان سیاسی و رشد اعتراضات مردمی؛ گفتمانی که بسیاری از مضامین شعاری و توخالی‌اش با مصادره و تحریف و حذف ادغامی انتقادات و مطالبات دگراندیشان محبوس یا سلاخی‌شده فراهم گردید. ج) بحران تحریم‌های اقتصادی به فرصتی برای بسط نظامی‌گری و اقتدار سرکوب‌گرانه‌ی دولت (تشدید خفقان سیاسی) و گسترش سودجویی‌های رانتی بنگاه‌های شبه‌دولتی و فراقانونی بدل شد. د) بحران ناشی از تشدید شکاف مرکز و «حاشیه» به فرصتی برای بسط نظام‌مند ناسیونالیسم فارس‌گرا و تشدید فضا و رویکرد امنیتی در مناطق دور از مرکز تبدیل شد. ه) گسترش حس ناامنی عمومی در اثر تهدیدهای نظامی خارجی و انزوای بین‌المللی ایران، به فرصتی برای بسط سیاست هسته‌ای، تکثیر گفتمان امنیت ملی و توجیه امپریالیسم منطقه‌ای ایران بدل شد. و) پیامدهای حاد تعمیق شکاف طبقاتی به فرصتی برای برساختن گفتمان و جریان دولت‌مدار «عدالت‌خواهی» تبدیل شد؛ و غیره. در همه‌ی این موارد و نظایر آنها، دولت ضمن فرافکنی فاعلیت مخرب‌اش، پیامدهای بحران‌های خودساخته‌اش را به فرصتی برای بازتولید شالوده‌های قدرت‌اش بدل کرده است، که معنای واقعی «مدیریت بحران»^{۱۵} در نظام جمهوری اسلامی‌ست.

مهم‌ترین نمونه‌ی زنده‌ی این سازوکار انکار و تحریف و فرصت‌سازی از بحران، نقش فاجعه‌بار دولت در تشدید بحران کروناست؛ جایی که مجرم اصلی به منتقد و داور و طیب خودخوانده بدل شده است. نقطه‌ی اوج این سناریوی فاجعه‌بار، بی‌گمان اجرای سیاست سودجویانه‌ی منع واردات واکسن با دستور مستقیم علی خامنه‌ای بود؛ دستور و مصوبه‌ای که اینک - در پی تازه‌ترین چرخش - به کلی انکار می‌شود. پس از انجام تحریف (پاک‌سازی)‌های لازم، اینک حاکمان در همان حال که بودجه‌های کلان را به جیب شرکت‌های خودی تولید «واکسن بومی کرونا» سرازیر می‌کنند، کارشکنی در واردات واکسن خارجی را مشمول مجازات قلمداد می‌کنند.

انکار وقیحانه و وارونه‌نمایی فاتحانه‌ی واقعیات مشهود به‌مدد سازوبرگ‌های اعمال اقتدار و دستگاه‌های پروپاگاندا، همراه با مشی تهاجمی و تکرار بی‌وقفه، یکی از خصالت‌های شاخصی‌ست که دولت جمهوری اسلامی را در زمره‌ی نظام‌های توتالیتر قرار می‌دهد. در فهم ماهیت یک نظام توتالیتر مساله‌ی اصلی

نمی‌شوند، حساسیت آن‌ها نسبت به نفس موضوع کاهش می‌یابد (جز آن‌هایی که مستقیماً از پیامدهای آن متاثرند). در نتیجه، این رویه به‌رغم ظاهر و داعیه‌ی انتقادی‌اش سازوکاری دولتی برای حساسیت‌زدایی از بحران‌هاست که متعاقباً محرک ناامیدی و بی‌تفاوتی و انفعال نزد شهروندان است.

۱۵ اگر سازوکارهای «مدیریت بحران» در نظام جمهوری اسلامی را بتوان به یک مکتب حکمرانی منتسب کرد، بی‌گمان بر دروازه‌ی این مکتب گفته‌ی مشهور خمینی نقش بسته است که «جنگ برای ما یک نعمت است».

صرفاً بازشناسی این پدیده نیست که یک دستگاه ایدئولوژیک با شیوه‌هایی سرکوب‌گرانه بر اکثریت جامعه تحمیل می‌گردد؛ بلکه مساله‌ی ریشه‌ای‌تر توجه به مسیرهایی است که این فرآیند تحمیل محقق می‌شود. برای این کار، دولت پیش از هر چیز می‌باید شیوه‌هایی به کار بندد که انگاره‌ی اقتدار بی‌پایان و چالش‌ناپذیر خود را در ذهنیت فرودستان درونی سازد؛ که ترجمان این امر همانا درونی‌سازی حس ضعف و ناتوانی و تسلیم‌پذیری در ستم‌دیدگان است. از اینجا می‌توان فهمید که «انکار و قیحانه‌ی کشتار ۶۷» (سناریویی که اکنون حمید نوری به‌سهم خود در انظار جهانیان به‌نمایش درمی‌آورد)؛ انکار نقض سیستماتیک حقوق بشر و حتی انکار وجود زندانی سیاسی و اقلیت‌های تحت‌ستم در جامعه‌ی ایران؛ انکار تبعیض و ستم بر زنان؛ انکار نقش دولت در فاجعه‌بار شدن پاندمی کرونا در ایران و در ذیل آن انکار دستور خامنه‌ای برای منع واردات واکسن کرونا؛ و نظایر آنها - به‌رغم تفاوت‌های موضوعی‌شان - همگی رویه‌ی واحدی را دنبال می‌کنند که به‌سادگی در چارچوب فرضی جدال گفتمانی بر سر «تصاحب و بازنمایی حقیقت» نمی‌گنجد. چرا که این رویه، از طریق انکار و جعل آشکار حقیقت (دروغ گوبلز)، به‌واقع می‌خواهد چالش‌ناپذیری اقتدار حاکمان را القاء کند. در قلب این سازوکار، تکرار اعجاب‌آور مضامین آشکارا وارونه و خلاف‌واقع قرار دارد که همچون مجرای تأثیرگذار برای انتقال پیام «ارعاب ۱۶» عمل می‌کند؛ پیغامی که خود مقدم بر آن مضامین است و مضمونی از این‌دست را مخابره می‌کند: «اینکه تو بر ناراست بودن داعیه‌ی ما واقف هستی اهمیتی ندارد؛ مهم این است که نمی‌توانی ما را از این شیوه‌ی تصویرسازی باز بداری و چاره‌ای جز کنار آمدن با همین تصویر وارونه نداری!».

جمع‌بندی:

با این اوصاف، اگر به بحران آب و سخنان ظاهراً افشاگرانه‌ی عیسی کلانتری بازگردیم، شاید تاحدی معلوم شده باشد که وقاحت این قهرمان‌نمایی با چه سازوکارهایی پیوند و خویشاوندی دارد. و اینکه چرا این‌دست انتقادگری‌های درون‌حکومتی ماهیتی سرکوب‌گر دارند. چون آنها بناست صدای ستم‌دیده‌ی معترض و قابلیت کنش‌گری مستقل را از او سلب کنند؛ و به‌جای پاسخ‌گویی از جایگاه عامل، از موضع داور و در جایگاه ستم‌دیده سخن می‌گویند، تا نهایتاً صدای ستم‌دیده و فاعلیت سیاسی او را خاموش و منکوب سازند. در اعتراضات اخیر مردم آسیب‌دیده از بحران بی‌آبی دیدیم و می‌بینیم که چگونه صاحبان قدرت می‌کوشند با تصاحب جایگاه منتقد-داور، ریشه‌های معضل را پنهان و تحریف کرده و صورت‌مساله را تحریف کنند؛ ستم‌دیدگان را رودرروی هم قرار دهند؛ و خشم و نارضایتی مردم را به کانال‌ها و راهکارهای مطلوب خویش هدایت کنند. و البته در کنار همه‌ی این‌ها، طبعاً گزینه‌ی سرکوب مستقیم را هم روی میز نگه می‌دارند؛ آن‌چنان که طی سرکوب خونین قیام تشنگان در خوزستان دیدیم و اکنون در سرکوب عریان اعتراضات اصفهان شاهد تکرار آن هستیم.

۱۶ بافشاری دولت بر تداوم مجازات اعدام، به‌رغم همه‌ی مخالفت‌های داخلی و بین‌المللی، محمل دیگری برای مخابره‌ی پیغام ارعاب به فرودستان است. برای مثال، توجه کنید که چگونه در سرآغاز رادیکالیزه‌شدن اعتراضات به بحران آب در اصفهان، و در آستانه‌ی گسترش مجدد اعتصابات کارگری، رسانه‌ها از اعدام آرمان عبدالعالی (کودک-مجرم زندانی) خبر می‌دهند.

اما با همه‌ی تمهیدات و سازوکارهای سرکوب‌گرانه‌ی دولت، سویی‌ی امیدبخش اعتراضات اخیر به بحران آب (در اصفهان و شهرکرد)، عزم آشتی‌ناپذیر ستمدیدگان و وجود صداهای پرشهامت و رویکردهای هوشیارانه‌ای در درون این اعتراضات است که چشم در چشم خصم می‌دوزند و ستمدیدگان معترض را به ادامه‌ی استوار راه مقاومت فرامی‌خوانند^{۱۷}؛ صداهایی که به هم‌زمان خویش نهیب می‌زنند که مبادا دعاوی و بازی‌های دشمن را باور کنند و سوژه‌گی خویش را بدو واگذار نمایند.

زنده‌باد خشم و عزم و صدای‌تان!

م. ب. - ششم آذر ۱۴۰۰

* * *

پی‌نوشت: توضیحی درباره‌ی عکس انتخابی در صفحه‌ی عنوان مقاله

عیسی کلانتری مانند بسیاری از چهره‌های ارشد نظام اسلامی شخصیت حق‌به‌جانب (خودشیفته) و پرخاش‌گری دارد که از جنجال‌های رسانه‌ای هم استقبال می‌کند. یکی از نمونه‌های این جنجال‌ها واکنش تماماً غیرمسئولانه‌ی او به مرگ اسفبار دو خبرنگار زیست‌محیطی و مجروح‌شدن تعداد زیادی از همکاران‌شان طی یک مأموریت شغلی بود؛ زمانی که این خبرنگاران به دعوت «ستاد احیای دریاچه‌ی ارومیه» (نهادی تحت هدایت آقای کلانتری) با یک اتوبوس فرسوده‌ی اجاره‌شده توسط سازمان محیط‌زیست اعزام بازدید از دریاچه (یا سد کانی سیب) بودند. از آنجا که نپذیرفتن مسئولیت فجایع (و فرار به جلو) عرف رایجی نزد مسئولان مملکتی‌ست، این مساله تنها به‌واسطه‌ی یک رویداد جانبی برجسته و جنجالی شد؛ و این رویداد جانبی چیزی نبود جز نحوه‌ی نشستن کلانتری روبروی خبرنگاران و بازماندگانی که روز پس از سانحه - با چشمی اشک‌بار و کلامی گلایه‌آمیز - برای جناب کلانتری شرح واقعه می‌دادند. بی‌تفاوتی کلانتری نه تنها در شکل زنده‌ی نشستن او در این مراسم پیداست، بلکه او صریحاً از سازمان متبوع‌اش در این واقعه به‌تمامی سلب مسئولیت کرد. نامبرده چند روز بعد، در مصاحبه‌ای با یکی از رسانه‌های دولتی این شیوه‌ی نشستن را شیوه‌ی معمول خود قلمداد کرد، درحالی‌که عکس‌هایی از نحوه‌ی نشستن چهارزانو و بنده‌وار وی در برابر خامنه‌ای موجود است. درواقع، این شیوه‌ی نشستن او در برابر مصیبت‌دیدگانی آن فاجعه ترجمان روشنی‌ست از رویکرد کلی حاکمان ایران به مردمان به‌مثابه‌ی رعیت؛ پس، این رفتار تنانه‌نمودی فشرده از مناسبات قدرت موجود است: جایی که حاکمان به‌روال معمول برخوردی از بالا و طلب‌کارانه (موضع اقتدار) با مردم دارند و عادی‌ترین پاسخ‌شان به فلاکت و رنج مردم، بی‌تفاوتی تحقیرآمیز است. همه‌ی این‌ها شاید برای بیان این نکته کافی باشد که در پس آن عکس، چهره‌ی همه‌ی نخبگان سیاسی حاکم هویداست؛ و این که به‌همین اعتبار، این عکس یکی از چهره‌های خود نظام را تصویر می‌کند.

* * *

kaargaah.net

۱۷ از میان انبوهی از شواهدی که گویای عزم و هوشیاری معترضان هستند، برای نمونه می‌توان به سخنان یک زن معترض اشاره کرد، که در فایل صوتی ضمیمه‌ی نوشتار قابل دسترسی‌ست.

